

در باره مؤلف و زبان کتاب

شرح حال ابوبکر بستی در هیچ یک از منابع مورد مراجعه یافت نشد، اما زبان کتاب نشان می‌دهد که کتاب در نقطه‌ای نزدیک به محل تألیف قرآن قدس، *مصادر اللغة، مهذب الاسماء و تاریخ سیستان* نوشته شده است. بنابراین بستی که مؤلف به آن منسوب است همان بست میان سیستان و غزنین، در شرق قندهار است که بعد از تخریب آن به دست تیمور متروک شده و شهر لشکرگاه کنونی در کنار آن ساخته شده است. در کتابخانه دانشگاه لیدن هلند، نسخه‌ای عربی به نام کتاب *خَلْقُ النَّبِيِّ وَ خُلُقُهُ* به شماره ۴۳۷ وجود دارد که مؤلف آن شخصی به نام ابوبکر محمد بن عبدالله بن عبدالعزیز است. این نسخه برای سلطان عبدالرشید پسر سلطان محمود غزنوی که در ۴۴۱ ق جانشین برادرزاده خود مودود بن مسعود بن محمود شد و در ۴۴۴ به دست طغرل کافر نعمت کشته شد نوشته شده و کاتب آن شخصی به نام ابوبکر محمد بن ابی رافع وراق است. نام مؤلف این کتاب با نام مؤلف ما کاملاً یکسان است و فقط نسبت بستی را کم دارد. اس ام استرن که مقاله‌ای در باب این کتاب به چاپ رسانده نوشته که شرح حال مؤلف آن را هیچ‌کجا نیافته است، اما از نام تعدادی از استادان او که در کتاب ذکر شده حدس زده که او باید اهل سجستان (سیستان) یا مناطق مجاور آن و احتمالاً ساکن غزنه بوده باشد. استادی که نام او بیش از دیگران در این کتاب آمده ابوسعید عثمان بن ابی عمر محمد بن احمد بن محمد بن سلیمان سجستانی است.

پدر این شخص یعنی ابو عمر محمد سجستانی دانشمند نسبتاً مهمی از اهالی نوقات (= نوها)، محله‌ای از زرنج سیستان بوده است.

یکی دیگر از استادان او ابوطالب عبدالعزیز بن محمد بوده که نام او در کتابهای تراجم دانشمندان نیامده است. ابوبکر از این شخص احادیثی را شنیده که ابوسلیمان خطابی که در سیستان و بعضی نقاط دیگر شرق ایران تدریس می‌کرده نقل کرده است. سایر استادان او عبارت‌اند از ابوسعید خلیل بن عبدالعزیز سجستانی و ابوالحسن علی بن حسن بن یحیی که او نیز سجستانی بوده و احادیثی را که خطابی نقل کرده بوده در سیستان نقل می‌کرده است (ر.ک: استرن ۱۹۶۹، ص ۷-۹). از آنجایی که در نسخه *خلق النبی* بعد از نام مؤلف و نام پدر او جمله دعائی «رضی الله عنهما» ذکر شده می‌توان استنباط کرد که این نسخه بعد از وفات مؤلف نوشته شده است (نیز ر.ک: استرن، ص ۱۰) و از آنجایی که دوره سلطنت عبدالرشید میان سالهای ۴۴۱ و ۴۴۴ بوده است پس مرگ مؤلف قبل از یکی از سالهای این دوره اتفاق افتاده است. بنابراین وی از دانشمندان نیمه اول قرن پنجم هجری بوده است. سیستانی بودن مؤلف این کتاب و دوران زندگی او نیز هیچ تردیدی باقی نمی‌گذارد که این شخص همان مؤلف ما است. برای دیدن عکسی از صفحات کتاب *خلق النبی* ر.ک: لمیر ۱۳۹۰، ص ۶۱-۶۵.

لغاتی که در متن ما آمده و در یکی از چهار متن مذکور، یعنی *قرآن قدس*، *مصادر اللغة*، *مهذب الاسماء* و *تاریخ سیستان* نیز به کار رفته‌اند از این قراراند: *خُجّاره* به معنی کم و اندک. *إحناق*: خُجّاره گوشت شدن استر. این کلمه در *تاریخ سیستان*، ص ۳۸۹ و ترجمه سوره مائده و *قرآن قدس*، ص ۶، ۱۵، ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۳۴ و غیره در ترجمه قلیل و یسیر آمده است.

بُونده به معنی تمام و کامل: *إسباغ بُونده* کردن نعمت؛ *إکمال*: بونده کردن. این کلمه در *قرآن قدس*، ص ۲۶، ۴۸، ۱۳۴، ۱۵۰ و غیره به همین معنی آمده (البته در ترجمه تفسیر طبری، ص ۳۴۱ نیز آمده است).

گروستن به معنی گرویدن: ایمان: بگروستن. در *قرآن قدس*، ص ۶، ۱۱، ۲۱،

۲۵، و غیره و ترجمهٔ سورهٔ مائده گروستار به معنی گرونده و ایمان آورنده آمده است. مصدرهای دیگری نیز در متن ما آمده که به جای «-یدن» به «-ستن» ختم شده‌اند، مانند بخشایستن که یک بار نیز در *دیوان کمال‌الدین اسماعیل*، ص ۸۳۷ به کار رفته است؛ جهانستن به معنی جهانیدن؛ ایساد: سگ در کسی جهانستن. *مصادر و تاج‌المصادر و مصادراللغه* ایساد را به بر / ور آغالیدن معنی کرده‌اند؛ افزایستن به معنی زیاد کردن؛ اربا: بیفزایستن؛ انماء: بیفزایستن؛ سرایستن به معنی سرودن؛ تغرید: بسرایستن. در *مصادراللغه*، ص ۱۱۷، نیز در ترجمهٔ تغرید بسرایستن به کار رفته است؛ ترنم: سرایستن.

سپخت کاری کردن در ترجمهٔ تسویف که *تاج‌المصادر* آن را به کار واپس افکندن معنی کرده است. مصدر این کلمه سپوختن است، اما در *قرآن قدس*، ص ۳۵۳ (طور، آیه ۱۳) *یُدَعُونَ* به «می سپخته شدند» ترجمه شده که از مصدر سپوختن، مخفف سپوختن است. *لیّ* و *لیان* نیز به سپخت کاری کردن معنی شده است.

هکوی شدن در ترجمهٔ *تعّمّه*. در متن بالای هکوی نوشته شده «متحیر». فرهنگ جهانگیری و برهان این کلمه را بر وزن مردی ضبط کرده‌اند. سروری آن را هکوی *hakuy* خوانده، اما یادآوری کرده که در *ادات الفضلا* بر وزن مردی آمده است. این کلمه بارها در *قرآن قدس*، از جمله در ص ۸، ۷۶، ۷۸، ۱۲۳، ۲۴۴، و غیره به کار رفته و علی‌رواقی در ذیل *فرهنگهای فارسی* در جایگاه تلفظ آن علامت سؤال گذاشته است. بی‌تردید تلفظ این کلمه، همان است که *ادات الفضلا* و جهانگیری و برهان ضبط کرده‌اند و مؤید این تلفظ وجود آن در گویش مردم یزد به صورت هکوه *hakve* و هکفه *hakfe* است. (ر.ک: افشار، ۱۳۸۲، ذیل همین کلمه).

خاز به معنی شوخ و چرک. در کتاب *توسّخ و طبع* به خاز گرفتن و درن به خازگن شدن برگردانده شده است. زوزنی و بیهقی معادل آن را شوخگن شدن آورده‌اند. در *مهدب‌الاسماء*، ص ۲۲، *أقره*، یعنی کسی که قوباء (نوعی جوش ریز در پوست) دارد به خازگن ترجمه شده است. خاز در *تفسیر قرآن مجید* (تفسیر

کیمیریج)، جلد اول، ص ۴۸۸، نیز به معنی چرک به کار رفته است. در کتاب لَزَج نیز به خازه شدن، یعنی چسبیده شدن معنی شده است. در مهذب/الاسماء طین لازب نیز به گل خازه برگردانیده شده است.

زایستان به معنی نَفَسَاء، یعنی زنی که تازه زایمان کرده و در حالت نَفَاس است. در کتاب نَفَس و نَفَاسه و نَفَاس به «زایستان شدن» ترجمه شده است. در مهذب/الاسماء این کلمه چند بار به شکل زایسغان و یک بار در نسخه بدل به صورت زایسبان (= زایسپان) آمده (ر.ک: ص ۱۱۰، ۱۳۸، ۲۶۳ و ۳۶۳). در ص ۳۶۵ نَفَاس نیز به زایسغان برگردانده شده است که باید تصحیف زایسغانی باشد. در مصادر اللغه، ص ۱۲۰، تخریس چنین معنی شده است: زن زایشان را طعام ساختن. در بادی امر به نظر می‌رسد که زایشان تصحیف زایسپان یا زایسغان باشد اما زایشان یک‌جا در حواشی کتاب بستی نیز آمده است. در متن کتاب عیاده به بیمار پرسیدن معنی شده، اما در حاشیه، معنی دیگر آن «زایشان شدن بنوی» قید شده است. این معنی عیادت در هیچ یک از فرهنگهای عربی نیامده است.

زایستان تلفظی از یا اصل کلمه زایسپان / زایسغان است. شاید کلمه مرکب از زایست، به معنی زاد، زائید، اسم مصدر زایستن به معنی زادن + پسوند -ان نسبت باشد که بعدها به زایسپان و بعد به زایسغان بدل شده است. تبدیل گروه صامت -st- به -sp- در پایان کلمات فارسی نظیر دارد، مانند بوشاست ← بوشاسپ، جاست ← جاسپ. زایشان نیز احتمالاً از زایش و پسوند نسبت «-ان» ساخته شده است. بنابراین زایستان به معنی زایستی و معادل زائو است.

نکته جالب در کتاب استعمال پیشوند فعلی «ها»، صورت تحول یافته «فرا» است که خاص گویشهای مرکزی و گویش مازندرانی است. البته در گویشهای لاری نیز این پیشوند هست. در متن کتاب این پیشوند یک بار به کار رفته و آن در ترجمه استراق است که به «گوش هاداشتن»، یعنی گوش فرا دادن ترجمه شده است. احتمال قوی هست که وارد شدن این پیشوند مربوط به دخالت کاتب باشد، زیرا کاتب در حواشی‌ای که به متن افزوده چندین بار این پیشوند را با چند فعل به

کار برده است. ما در دنباله مقاله که فهرست مختصری از لغات متن و حواشی آن را به دست می‌دهیم این فعلها را نیز نقل خواهیم کرد. کاتب به ظاهر اهل مناطق مرکزی یا مازندران بوده است. در مقدمه و پایان کتاب وقتی بر حضرت محمد(ص) درود می‌فرستد کلمه «و آله» را نیز به دنبال «و صلی‌اله...» می‌آورد. بنابراین به احتمال قوی، وی شیعه و اهل یکی از شهرهای قم، کاشان، آوه یا ری بوده است و اگر اهل مازندران بوده باشد باید اهل ساری باشد که مرکز تشیع بوده است. اما مسئله حل نشده این است که تعدادی از لغاتی که کاتب در حواشی یا زیرنویسها نقل می‌کند مربوط به منطقه سیستان است، مانند مصدرهای مختوم به «-ستن» و کلمه زایشان به معنی زائو و جز آنها. حدس نگارنده این است که نسخه مادر این نسخه، دارای حواشی‌ای از اشخاص مختلف اهل مناطق مختلف ایران بوده و کاتب نسخه ما همه آنها را به نسخه خود منتقل کرده است.

لغات و تلفظهای مهم متن و حواشی و زیرنویسها

۱- لغات متن

لُخْشیدن = زَلَج. بیهقی: خیزیدن پای از نسودی

او گانه شدن شتر و جزوی در ترجمه خَرَج و خِرَاج. زوزنی و بیهقی این مدخل را ندارند.

دُویدن = عَسَج.

هرمشتن؟ زَلَج: بهرشتن. زَلَج به معنی مجروح کردن با نیزه است و اگر آن را زَلَج بخوانیم به معنی چشیدن است. بیهقی و زوزنی زَلَج را ندارند.

برهنه: جَسْر: برهنه کردن دست و سر.

شِکِیایی. صبر: شِکِیایی کردن.

فُشاردن. عَصْر: فُشاردن انگور.

فُشاردن = غَمْر. بیهقی: سخت افشردن.

آرْزُو. نزاع: آرْزومند شدن به کسی.